

آموزش پرورش

دکتر تعلیمی رئیس دانشکده ادبیات

روانشناسی کودک و علم تعلیم و تربیت

ژان ژاک روسو میگوید: شاگردان خود را بررسی و مطالعه کنید زیرا بطور یقین آنها را بخوبی نمیشناسید.

اگر بگوئیم که علم تعلیم و تربیت باید بر اساس شناختن روحیات کودک بنا شود چنانکه مثلا اساس علم نبات شناسی شناختن گیاهان است اغراق ننگفته ایم زیرا در علم مزبور این اصل يك حقیقت واضحی است. معینا این اصل مسلم از طرف اغلب علمای تعلیم و تربیت و اولیا و کارگردانان مدارس انکار شده است و برای اثبات آن کافی است که بگوئیم در بیشتر دانشسراها هرگز روانشناسی کودک تدریس نمیشود. جوانانی که از این مدارس فارغ التحصیل میشوند اغلب ۱۸ - ۱۹ سال بیش ندارند و وسیله دولت در مدارس ابتدائی بکار آموزشی گمارده میشوند و ماموریت آنان اینست که هوش دانش آموزان را توسعه داده و خوی و صفات آنها را تربیت کنند و بالاخره غرایز حیوانی آنان را مغلوب نمایند ولی متأسفانه باین جوانان یاد داده نشده است که هوش چیست. خوی کدام است، غرائز چه چیزهایی است و قوانین تکامل و رشد این پدیده‌ها چیست آنها می‌بایستی قبلا قوانین مزبور را بخوبی یاد می‌گرفتند تا اینکه در موقع تربیت کودکان بتوانند پرورش آنانرا بر اساس این پدیده‌های روحی بنا گذارند، هیچ جای شبهه و شك نیست در مدارس که در آنها درس گلکاری داده میشود افلا در هفته چند ساعت به بررسی گیاهها می‌گذرد ولی متأسفانه باید اذعان نمود که به تربیت اطفال این توجه هم نمیشود. حتی در ممالک غربی بحیوانات بیشتر توجه مینمایند. اسپنسر در کتاب خود موسوم به «تربیت» بالحن نیش‌داری چنین می‌گوید شخص نجیب زاده دهقانی هر روز صبح باصطبل‌های اسب و خوک و سایر حیوانات اهلیش سرکشی نموده و شخصاً رژیم غذایی آنها را تعیین مینمود اما هرگز توجهی بتربیت اطفال خود نداشت. اغلب تصور میکنند که عمل تعلیم و تربیت فقط عبارت از انجام دادن برنامه‌های

مدارس است و چه بسا در باره آموزش کلاسیک یا علمی و یا حرفه‌ای و نظائر آنها مفصلاً بحث می‌نمایند ولی متأسفانه این مباحثات بر اساس صحیحی استوار نیست بلکه پایه آنها بر عقیده شخصی و باقضاوت‌های قبلی و استنباطات کلاسیک می‌باشد.

دلایلی که در این موارد ایراد میشود اغلب عبارت از براهین احساساتی است که زائیده افکار شخصی می‌باشد و تجربه و آزمایش در قضاوت آنها دخالتی ندارد به علاوه مسئله برنامه هر قدر هم مهم باشد از نظر اهمیت در درجه دوم است و تابع روشهای آموزش است. زیرا بهترین و صحیح‌ترین برنامه‌ها که روی کاغذ نوشته شده باشد مگر ثمری نخواهد بود. مگر اینکه آموزشی که نتیجه آن خواهد بود باقوای فکری و نوع اندیشه دانش‌آموزان مطابقت داشته باشد. به علاوه برای اینکه این نوع روش آموزشی سیر تکامل خود را طی نماید لازم است که پایه و اساسش بر روی شناسائی و حیات کودک محکم و استوار باشد.

مسئله تربیت دارای دو وجه است: چیزی که یاد داده میشود و کسیکه باو یاد میدهند، یعنی برنامه و شاگرد. تا عصر حاضر برنامه‌ها و دستورات اهمیت زیادی را دارا بودند حال موقع آن رسیده که با افراد جوانی که مردان آتیه خواهند بود نیز توجهی مبذول گردد. ولی نباید فراموش کرد که در تربیت وجه ثالثی نیز هست و آن معلم است که از نظر اجتماع دارای اهمیت فوق‌العاده است لذا لازم است که تربیت او بر اساس علم آموزش و پرورش و اصول و مبانی علمی و اخلاقی استوار باشد ولی این اصل کلی که تربیت باید بر اساس علم استوار باشد از طرف تمام علما مورد قبول واقع نشده و عده‌ای با آن مخالفت می‌ورزند ایراداتی که در این زمینه میشود عبارت انداز:

- ۱- دارا بودن شش معلمی ۲- استعداد ذاتی ۳- بدست آوردن تبحر در فن تربیت بواسطه ممارست و تکرار. حال راجع به هر یک از آنها مفصلاً بحث مینمائیم:
- ۱- عده‌ای از دانشمندان میگویند ما میتوانیم معلم و مربی خوب داشته باشیم ولی چه لزومی دارد تا این اندازه بروانشناسی کودک اهمیت بدسیم. شش که بمنزله نیروی تشخیص و تعادل موجود در هر فرد زنده‌ای است کافی است که بقدر کفایت تکامل ورشد کودک را هدایت نماید. آیا از اینکه ما علم تعلیم و تربیت را در پیچ و خم روشها و فنون تجربی سرگردان و حیران کنیم چه نتیجه‌ای خواهیم گرفت؟ در مرحله اول بنظر میرسد که این ایراد وارد نیست زیرا ما بدرستی نمیدانیم که مفهوم این جمله چیست و به علاوه معنای کلامه بونسانس کاملاً بر ما روشن نیست. اگر چنانکه ما

مانند دکارت و پیرروانش بونسانس را بمعنی (عقل سلیم و نیروی تشخیص و قضاوت خوب) بدانیم که چگونه این بونسانس در جهت مخالف علم قرار دارد.

زیرا واضح است که روش تجربی یکی از وسایلی است که عقل سلیم آنرا بکار میبرد اما طرفداران این عقیده خودشان بابکار بردن روش خشنی در تعلیم و تربیت مخالفت مینمایند و از اینجا میتوان نتیجه گرفت که طرفداران برتری بونسانس باین عقیده معنای محدودی داده‌اند. اگر بجزئیات آن توجه کنیم متوجه خواهیم شد که مقصود از این استعداد قضاوت و نتیجه گرفتن از آن است و این همان است که ولتر آنرا عقل خشن و فکر اولیه که انسان از هر چیزی در ذهن خود دارد یعنی حالت متوسط بین حماقت و ذکاوت نام گذارده است. جای انکار نیست که این عقل خشن در زندگی روزانه ما مصدر خدمات مهمی است اما موضوع بحث ما این است که بدانیم آیا این عقل خشن میتواند مسائلی را که مورد بحث تعلیم و تربیت است تعبیر و تفسیر نماید. برای جواب باین سؤال باید صورتهای متفاوتی درباره بونسانس قائل شویم. باین معنی که بونسانس برحسب قوای فکری هر شخص کم و بیش فرق میکند. اما اعم از اینکه بونسانس را عبارت از دریافت یک ذهن قوی بدانیم و یا اینکه آنرا ناشی از ذهن سطحی و خشن بشماریم هر دو نظریه دارای نقطه ضعفی است و بالاخره تمام نظریاتی که درباره بونسانس بیان میشود با هم مطابقت نمی‌کنند و هر کدام مطابق ذوق شخصی یا عقیده شخصی معینی است. مثلا اگر هر یک از نظریات قدما یا متجددین را بررسی کنیم می‌بینیم که عده‌ای میگویند بونسانس برای شناختن و آشنائی کامل بزبان فرانسه ما را هدایت میکند که قبلا زبان لاتینی را خوب بیاد بگیریم دیگری برعکس استدلال میکند و میگویند که بونسانس چنین راهنمایی را نمی‌کند و اگر هم چنین عملی را انجام دهد مانع پیشرفت مقصود خواهد بود.

در حقیقت تمام شمه‌ها بایکدیگر مطابقت ندارند زیرا بهمان اندازه که شخصیت افراد بایکدیگر متفاوتند شمه‌ها نیز باهم متفاوت و متغایرنند و البته هر یک از افراد طرفدار شمه‌های خود میباشدند. اگر در این باب مباحثه و مشاجره کلاسیک‌ها و متجددین را در نظر بگیریم خواهیم دید عده‌ای معتقدند که برای درک السنه‌ای که مشتق از زبان لاتینی است تحقیق قبلی در ریشه زبان هیچ لزومی ندارد. بهمین ترتیب راجع بمسائل تربیت عقاید و نظریات مختلفی تا حال بیان شده و اساس و پایه این عقاید در روی شمه‌های مختلف استوار است پس برای اینکه بهترین اصول و عقاید را انتقاد نمائیم لازمست

قبلا بهترین شمشها را تعیین کنیم، بدین جهت نتیجه میگیریم که شمشها به تنهایی قادر نخواهد بود مسائل مربوط بتعلیم و تربیت را حل و فصل نماید. بلکه احتیاج مبرمی بکمک تجربه دارد.

۲ - استعداد ذاتی - عدهای را عقیده بر این است که افراد معلم بدنیا می آیند یعنی استعداد تربیت در آنها فطری است و این استعداد را با تربیت نمیتوان تقویت نمود. در وهله اول این نظریه کاملاً صحیح و منطقی بنظر می آید. زیرا گفته میشود همانطوریکه افراد دارای غریزه های مختلفی هستند این غریزه را نیز دارا میباشند. ولی متأسفانه عقاید منطقی همیشه صحیح نیستند و در این مورد بخصوص مامجبوریم اذعان نمائیم که این غریزه از میان نوع بشر رخت بر بسته است در صورتیکه بعضی غرائز هستند که هنوز در نزد حیوانات مشاهده میشوند. هرچه از طبقه حیوانات پست بطرف حیوانات عالی پیش می رویم می بینیم که به ترتیب غریزه ها جای خود را بهوش و ذکاوت واگذار میکنند. مثلاً عنکبوت خانه خود را درست می کند و این ساختمان بطوری کامل است که بنظر میرسد يك ماشين دقیقی این عمل را انجام داده است در صورتیکه برای بشر ساختمان يك خانه مسکونی عمل بی نهایت مشکلی است. و برای تهیه آن قرنهای طی شده تابشر امروزی توانسته است خانهای خود را مطابق احتیاجات روز تهیه کند. تربیت در نزد حیوانات يك عمل طبیعی است و نزد بشر اولیه با کمک غریزه انجام یافته است ولی نظر بتکامل و رشد قوای روحی افراد بشر مجبور شدند برای تربیت اطفال خود به وسایل علمی و مصنوعی متوسل گردند. پس مبداء پیدایش علم تعلیم و تربیت مثل سایر علوم در نتیجه اجتماع بوده است. آنچه را که غریزه نتوانسته است تهیه و راهنمایی کند بشر با وسایل مصنوعی در تکمیل آن کوشیده است. مثلاً همانطوریکه مامجبور شدیم يك علم طب برای رهایی خود از امراض مختلفه اختراع نمائیم بهمان دلیل بشر لازم دانسته است برای تربیت اطفال خود علم آموزش و پرورش را وضع نماید. البته ما انکار نمی کنیم که استعداد تربیت کردن بین افراد بدرجات مختلف پیدا میشود و این اختلاف هم بین آنها نسبتاً زیاد می باشد، علاوه در میان شناسائیهای مثبتی که برای تربیت لازم است خصائل دیگری مانند مهربانی صبر و حوصله و غیره را میتوان یافت که مادر زادی بوده و بدست آوردن این خصائل با تربیت غیر ممکن است. برای هر ربي علاوه بردانستن اصول علم روانشناسی کودک دارا بودن خصائل نامبرده در فوق نیز لازم است. ولی آیا میتوانیم بگوئیم که داشتن این خصائل به تنهایی ما را

از برقراری علمی بنام علم‌تعلیم و تربیت بی‌نیاز می‌کنند؟ بهیچوجه فراست و کیاست و خصائل نامبرده در فوق نمیتوانند از کمک و راهنمایی‌های عام‌تعلیم و تربیت چشم‌پوشند بلکه شناسائی این علم بیشتر در پیشرفت مقصود کمک می‌کنند. «استعداد فطری بدون پرورش کافی نیست»

از طرفی کمک‌هایی که فراست به پیشرفت و توسعه تعلیم و تربیت کرده بی‌نهایت محدود است مثلاً رابطه بین بیدقتی يك كودك و لوزتین او یا محاکمات مخصوص برای اطفال تب‌کار یا ایجاد مدارس (در هوای آزاد) یا بالاخره اندازه‌گیری عقب‌ماندگی كودك و غیره... بهیچوجه بوسیله ذوق پیدانشده است. چنین قوانین مربوط به خستگی امراض حافظه و غیره که تا اول قرن ۱۶ از این قوانین خبری نبوده است. پس نتیجه می‌گیریم که پیدایش این قوانین مربوط به عامل دیگری است که آن عامل روانشناسی كودك است. ممکن است ایراد کنند آیا روسودر تعلیم و تربیت نابغه نبوده است؟ پس چرا این قوانین راپیش‌بینی نکرده است. در جواب گفته خواهد شد اولاً اینگونه اشخاص را نباید جزء مردم عادی دانست و از طرف دیگر اینگونه نابغه‌ها هر روز بدنیانی آیند سالها باید که صاحب‌نظری مثل روسو متولد شود. ولی نباید فراموش کرد که روسو هم عقیده داشت تربیت افراد را نبایستی با استعداد ذاتی مربی متکی نمود زیرا او در مقدمه کتاب امپل چنین مینویسد: «شاگردان خود را بررسی و مطالعه کنید زیرا بطور یقین آنها را بغبوبی نمیشناسید»

حال فرض می‌کنیم مربیانی که دارای استعداد ذاتی هستند میتوانند بطرز مطلوب و بنحو احسنی تمام مشکلات مربوط به تعلیم و تربیت اطفال را مرتفع نمایند. ولی آیا ممکن است از اینگونه مربیان اعجاز‌کننده باندازه کافی پیدا نمائیم. برای روشن شدن مطلب بندکر مثال زیر می‌پردازیم:

اگر ممالک سوئیس، فرانسه و آلمان را در نظر بگیریم خواهیم دید سوئیس که تقریباً دارای ۵۰ میلیون جمعیت است برای کودکستان و مدارس ابتدائی احتیاج به ۱۵۰۰۰ آموزگار دارد و فرانسه باچهل میلیون جمعیت بصد هزار و آلمان با هشتاد میلیون سکنه به دو بیست هزار آموزگار نیازمند است. از طرف دیگر دولتها چگونه میتوانند بوجود اینگونه استعدادها پی‌ببرند؟ نه تنها تا بحال هیچ دولتی این عمل انتخاب را انجام نداده است بلکه مجبورند هر داوطلبی را که مایل بتدریس در مدارس ابتدائیست قبول نموده و بکار گمارند.

یکی از استادان دانشسرای عالی بروکسل بعد از تحقیقات دقیق باین نتیجه رسیده که مابین ۳۵ نفر دانش آموز دانشسرای عالی هیچیک از آنها تمایل ورغبتهی بامر تدریس نداشتند همچنین در موقع تشکیل جمعیت طرفداران تعلیم و تربیت نوین در یکی از شهرهای سوئیس یکی از استادان چنین اظهار عقیده می نماید:

« من نمیخواهم که منکر استعداد های ذاتی افراد در امر تعلیم و تربیت مردم ولی آمار صحیح نشان میدهد که بین صد نفری که برای اشغال پست آموزگاری داوطلب شده اند فقط دو نفر از آنها دارای این استعداد ذاتی بوده اند و بین ۳۵ نفر دیگر از این داوطلبان هیچیک دارای این قوه و قدرت نبودند. پس چگونه ممکن است بساعتبار استعداد ذاتی از بسط و توسعه روانشناسی کودک جلو گیری نمود؟

۳- عمل ممارست و تمرین - عده ای را عقیده بر این است که فقط عمل تدریس است که میتواند افراد مجربی برای شغل آموزگاری پرورش دهد و باز همین عمل است که میتواند قوانین مربوط بفن تربیت را در دسترس ما قرار دهد ولی روانشناسانی که دارای هیچگونه تماس بامدرسه نبوده و پیوسته وقت خود را بمباحثات در نظریه های مختلف میگذرانند چگونه میتوانند باحیاجات مریبان پی برده و راه حلی در اختیار آنان بگذارند ولی باید در جواب گفت هیچ روانشناسی پیدا نمیشود که از داشتن تماس با اطفال امتناع ورزد. و اگر احیانا قصوری در این باره مشاهده شود مربوط باولیای مدرسه است. و جای هیچگونه ضرورتی نیست که مادر این باره توضیحات بیشتری بدهیم فقط بطور اختصار بند کر معایب و نواقص این سیستم تعلیم و تربیت که اساسش بر روی تمرین گذاشته شده میپردازیم: معایبی که بنظر میرسد:

۱- کافی نبودن نظریه ها

۲- یکنواخت و ثابت و لایتنغیر تدریس نمودن

۳- عدم امکان توافق این سیستم با اوضاع و کیفیات جدید.

۴- غیر کافی بودن نتایج آن

۵- مجهول ماندن مسائل مختلفه و لاینحل گذاردن آنها

۶- طولانی بودن زمانیکه برای آزمایش و تجربه لازمست

۷- نداشتن وسایل کافی برای تجزیه و تحلیل این مسائل

۸- زبان هائی که در نتیجه این نظارت طولانی متوجه اطفال میگردد.

۹- مریبانی که روش تربیت آنان بر اساس تجربه شخصی استوار است بیم آن

میرود که بتدریج این مسائل تعلیم و تربیتی را از نظر شخصی بنگرند و واضح است که در تربیت اطفال نظر کودک و جامعه هر دو قابل ملاحظه است و مربی باید این دو عامل را هیچوقت از نظر دور ندارد بنابراین مسلم است که وظیفه معلم بس دشوار و متعدد میباشد و ناچار است برای رسیدن به هدف روشهای خاصی اتخاذ نماید.

مثلاً حفظ نظم و ترتیب کلاسها و قبولاندن برنامه که فوق تحمل اطفال است و غیره. از روشهای کوچک و جزئی برای برقراری این نظم و ترتیب باید استفاده نمایند و در این صورت می بینیم که کم از هدف اولیه منحرف و سعی و کوشش مربی فقط صرف نگاهداری نظم و ترتیب و اجرای برنامه بطور کور کورانه خواهد بود.

۲- در نتیجه انجام دادن بکرشته کارهایی که دائماً تکرار میشود بگونه انوماتیسم (کار خود بخود) در شخص پیدا میشود و دیگر شخص حاضر نیست در مسائلی که با آنها روبرو میشود کمترین اندیشه از خود بکار برد و بانجزیه و تحلیل راه حل جدیدی برای آن پیدا نماید. البته این نوع کار انوماتیک متضمن مزایائی است مخصوصاً در مورد اشخاصی که بکارهای فنی اشتغال دارند. زیرا اینها سعی میکنند که کار خود را بامهارت کاملی انجام دهند بنا بر این رفته رفته در آنان يك عادت ثانوی ایجاد میشود، در کار انوماتیک شخصی که دائماً در محیط معینی است متوجه معایب و محاسن آن نمیشود مگر شخص ثانوی او را متوجه آن سازد.

از این مثال چنین نتیجه گرفته میشود که تمامی بازرسان فنی و اشخاصیکه بر موز روانشناسی کودک واقفند برای يك مربی ناچه اندازه مفید خواهند بود. و ممکن است عده ای از آموزگاران ادعا نمایند بساداشتن تجارب چند ساله دیگر احتیاجی به نصایح و راهنمایی این گونه اشخاص نخواهند داشت. البته بایستی آرزو نمود که این تجارب چندین ساله وجود خارجی نداشته باشد تا بهتر بتوان پایه و اساس تعلیم و تربیت آنانرا بر پایه و اساس محکمتری استوار نمود. مونتسن درباره اینگونه اشخاص چنین میگوید:

اینها دائماً از تجارب شخصی خود سخن رانده و مردمرا بستوه می آورند. اینها همه چیز را دیده و شنیده و عمل کرده اند البته شما نبایستی از سخنان آنها نجیده شوید بلکه باید بآنها جواب داد:

« که عمل تیرین تنها کافی نیست بلکه باید تجربه های علمی همراه آن باشد مثلاً: اگر جراحی هملی را چند بار تجربه نمود و نتیجه خوب گرفت این عمل او قابل

قبول بوده است.

آموزگارانی که فقط با تجربه شخصی خود عمل تدریس را انجام میدهند نه تنها قادر نیستند بکشفیات علمی دیگران پی ببرند بلکه مانع پیشرفت و توسعه نظریه آنها نیز میگرددند. تاریخ نشان میدهد که بهترین اختراعات یعنی آنهاییکه سبب آشنایش و خوشبختی بشر بوده اند آنهایی هستند که در باره آنها بیشتر بحث شده است. بطور کلی ما از گفته های قبلی خود چنین نتیجه میگیریم که آموزگار آنیکه اساس تربیتشان بر روی تجارب شخصی است قادر بدرک اهمیت اصول تعلیم و تربیت نوین نبوده و نخواهند بود و این بزرگترین خطاری است که در آزمایش های انفرادی موجود است. دیگر از معایب اینها آنستکه همیشه بگذشته متوجه بوده اند در صورتیکه

عمل اصلی تربیت مهیا کردن فرد است برای زندگی فردا.

۳- سومین اشکال در تجربه انفرادی بقدری مسام و واضح است که احتیاجی به بحث در آن نیست زیرا فقط این عمل میتواند کارهای معمولی را انجام دهد.

۴- شك نیست که عمل و تجربه روزانه میتواند اکتشافات و روشهای جدیدی را بوجود آورند ولی باید از خود پرسید آیا این اکتشافات در حقیقت تصادفی نیستند؟ در هر صورت این ایراد بر آنها همیشه وارد است که تجربه انفرادی همیشه دارای جنبه شخصی خواهد بود. و اینگونه تجربه ها موقعی دارای اهمیت اند که نتیجه حاصله از آن کلی باشد، بطور کلی ممکن است از تمام معایبی که نام برده شد چشم پوشید ولی باید دانست که این همه افکار درهم و برهم و روشها و تجربه ها و آموزشها محصورشان قربانی کردن اطفال میباشد در صورتیکه بایستی این نکته را همیشه در نظر داشت که مدارس برای اطفال ایجاد شده اند نه کودکان برای مدرسه. معلمی که کوچکترین آشنائی بروانشناسی کودک ندارد همیشه دچار انحرافات خواهد شد که زبان آن متوجه اطفال است در صورتیکه در حقیقت آموزگار اگر بخواهد آزمایش نماید بایستی این آزمایش را قبلا در حیوانات پست عملی سازد.

بدون شك در بعضی موارد آزمایش میتواند بمعلومات نظری كمكهای شایانی بنماید ولی از اشتباهات و خطاهای فراوان مصون نخواهد ماند. مثلا:

• پلی که مهندس بد بسازد ضرر مادی دارد و ممکن است آنرا با تجارب شخصی دفعه ثانی بهتر سازد ولی آموزگار آنیکه بد درس داده اند ممکن نیست بد تربیت شده ها را باز تربیت کنند.

کسی که میخواهد از تئوری صرفنظر کند مثل آنست که نمیخواهد بداند آنچه که گفته است چیست و چکار میخواهد بکند البته تجربه شخصی لازم است ولی بشرط آنکه موود استعمال آنرا بدانیم. تجربه ایکه استدلال در آن راه ندارد و مورد سنجش و انتقاد واقع نشده و حقیقت آن بازرسی نگردیده است چیست؟ باید اذعان کرد که این تجربه دارای ارزش تجربه عوام الناس است.

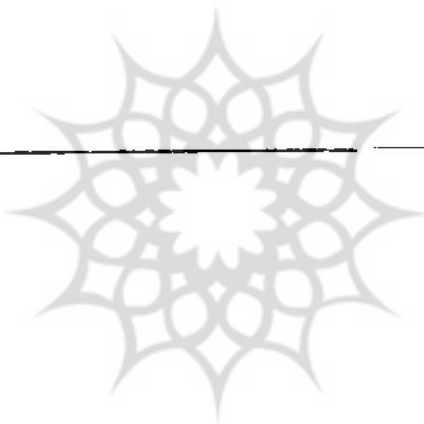
قسمت ۴

بنابر آنچه گفته شد تجربه شخصی نمیتواند مسائل مربوط بتعلیم و تربیت را بتنهائی حل کند. بنابراین لازم است چیز دیگری در نظر گرفت و آن جز تجربه چیز دیگری نتوان بود که ما آنرا برای اینکه بتجربه شخصی اشتباه نشود تجربه اصولی یا مرتبط مینامیم. جای بسی تعجب است که هنوز باین نکته کاملاً توجه نشده است که باید روش تجربی را در مسائل تربیتی بکار برد و هنوز هم این فکر با عناد و لجاجت عده ای روبرو شده است. در حقیقت یک قرن پیش است که علم تعلیم و تربیت اساس خود را بر روی اصول و مبانی مستقلی بنا نهاده و دانشمندان علوم آموزش و پرورش باین نکته پی برده اند که روش تجربی تنها شرط اساسی برای رسیدن به هدف غائی است. کانت میگفت بایستی اول مدارس تجربه ایجاد نمود بعداً بتأسیس مدارس معمولی پرداخت هر بارت هم ایجاد چنین مدرسی را که اساس آنها بررسی و مطالعات باشد در سر لوحه کارهای خود قرار داده بود. استوا این قسمت را عملی کرد و یکی از این مدارس را در ۱۸۴۳ در واینا تأسیس کرد که امروزیکی از بزرگترین آموزشگاههای حرفه ایست. در این مدارس مواد مختلفه بانسان دادن اشیاء تدریس میشود. باعث شکفت است که می بینیم به بررسی ارزش روشهای تعلیم و تربیتی توجهی نمیشده است و از آن عجیب تر اینکه هر ساله در دنیا میلیاردها برای آموزش و پرورش عمومی مصرف میشود در صورتیکه از این مبلغ حتی یکشاهی هم صرف این نمیشود که در باره نتیجه این آموزش و پرورش بازرسیهای اصولی بعمل آید.

وقتی مدیر کارخانه ای یا یک نفر تاجری در آخر سال بیلان عملیات خود را تهیه نماید و نداند که نفع و ضرر او در کجا و چه مقدار بوده است آیا میتواند این شخص را در کار خود وارد دانست بهمین ترتیب اولیای اموری که در فکر رشد و تکامل

ذهنی و بدنی افراد مملکت خود میباشند لازم است سازمانی تأسیس نمایند که بطرز منظمی با تحقیقات و مقایسه یک مدرسه با مدرسه دیگر یا تأسیسات فرهنگی یک کشور با کشور دیگری معایب و محاسن آنها را معلوم نموده و علت پیشرفت مسائل فرهنگی را بطور یقین معلوم نماید. مثلاً شاگردانیکه سابقاً با رژیم معینی تربیت شده اند اکنون چگونه فعالیت مینمایند یا مردان فعلی در موقع تحصیلشان چگونه شاگردانی بودند یا بالاخره علل اجتماعی یا فردی عقب ماندگی های فعلی چیست؟ این غفلت و مسامحه باعث شده است که تعلیم و تربیت یک پایه و اساس صحیح علمی نداشته باشد. عده ای میگویند مدرسه میدان تجربه نیست شاید منظور آنها از این بیان آنست که دانش آموز نباید آلات کنجکاوی دانشمندان قرار گیرد. آیا همینگونه اشخاص فکر نمیکنند که آموزگاران با تجربه شخصیت کودکان را قربانی مطالعات بی اساس و تجربه کور کورانه خود می نمایند؟ تجربه کردن اصولی در مدارس تنها وسیله ممانعت از اینکار و نجات شاگردان است. متفکرین که این گونه عقاید را دارند نمیدانند که تجاربی که تعلیم و تربیت بدانها احتیاج دارد تمام خطرات را از مدرسه و دانش آموزان دور میسازد اینها ادعا میکنند که دانش آموز حیوان نیست که بتوان در روی آن تجربه نمود. البته علمای علم روانشناسی اطفال را بنظر حیوان نمی نگرند بلکه اغلب تجاربی که این علم در این مورد بعمل می آورد مورد توجه کودکان واقع میشود بعلاوه تجربه دارای روشهای غیر عادی نیست، در تعلیم و تربیت تجربه اغلب تجارب چگونگی امور آموزشی را نمایان میسازد بطوریکه کودکان خیال نمیکنند که در واقع آنانرا آلات قرار داده اند. بعلاوه امور آموزشی خود میتواند بمنزله آزمایش باشد بشرط اینکه آنها را از نظر علمی در نظر بگیریم و بالنتیجه موضوع مقایسه اصولی قرار دهیم. در اینصورت ممکن است کارهای بسیاری انجام داد بدون اینکه در کلاس یا برنامه مدارس اختلالی بوجود آید و اگر چنانکه گاهی یک تجربه مختصری عادت و کار کودک را مختل میکند مثلاً ساعات تنفس شاگردانرا تقلیل میدهد یا آنها را مجبور بانجام کارهایی میکند که بدان عادت نکرده اند (مثلاً موقع آزمایش در باره سرعت کار فکری یا نگاه داشتن اطفال در کلاس بعد از سپری شدن ساعات تنفس) در این صورت میتوان

شاگردانرا مخاطب قرار داد و گفت دوستانم امروز ما مختصری اسباب زحمت شما شدیم اما شما برای جانشینان خود کار میکنید نتیجه آزمایشهای مانوام باتجارب دیگر برای آسان کردن و هموار نمودن راه آنانی است که بعد از شما بمدرسه خواهند آمد ما نباید تنها برای خود کار کنیم . بلکه بایستی برای آیندگان نیز مفید واقع شویم البته همچو گفتاری آنانرا تحت تاثیر قرار داده و دیگر از آزمایش رنج نمی برند بالاخره چنین نتیجا میگیریم که فقط يك روش علمی میتواند اساس و پایه صحیحی برای روشهای تربیتی تعیین نماید و فقط مریبانی میتواند از عهده تربیت اطفال برآیند که اساس تربیت آنان بر روی يك اصول علمی گذارده شده باشد .



بقلم حاجی حسین نخجوانی

تاریخچه سنك ((بسم الله الرحمن الرحيم))

در بقعه سید ابراهیم

در بقعه سید ابراهیم در محله شتربان سنك بزرگی از مرمر بطول سه متر و هفتاد سانتیم و عرض يك متر و بیست پنج سانتیم بدیوار نصب شده است، این سنك از آثار بسیار نفیس و صنایع مستظرفه قرن سیزدهم هجری است قریب یکصد سال است این سنك عظیم الجثه که یکی از زیباترین نمونه های هنر و صنعت ایرانی است در گوشه ای مجهول القدر زیر گرد و خاک مانده است بعقیده اینجانب لازم است این سنك زیبا در موزه تبریز نگاهداری شده و از خطرات احتمالی زلزله و سبیل محفوظ بماند در وسط این سنك بخط نستعلیق بسیار درشت و عالی (بسم الله الرحمن الرحيم) در يك سطر بطور برجسته که پنج شش سانتیمتر از متن سنك برآمدگی دارد با دقت